

روابط روسیه - آمریکا: برخورد منافع و امکانات بالقوه همکاری*

و. ای. کریی و اخیزا - یو. ان. گلو شنکو - د. گ. اوستاف^۱

با وجود اینکه قدرت سیاسی، اقتصادی، نظامی و اطلاعاتی - ارباطی کوبی واشنگتن، در بسیاری جهات امکان تحمیل اراده این کشور را به جامعه جهانی، بلوکهای منطقه‌ای و دیگر کشورها فراهم می‌سازد، علی‌هذا، دوران امپراتوری مقطعی است و این مقطع هم کوتاه است. زمان قدرت یک قطبی بودن آمریکا وابسته به عواقب آینده واگرایی روسیه، روندهای جاری اروپای شرقی و مرکزی، روندهای غیرقانونی در شورای اروپا و مناطق آسیا - اقیانوس آرام می‌باشد. امروزه ایالات متحده آمریکا می‌کوشد یک امپراتوری استراتژیک را نیز رهبری نماید. با ایفای نقش امپراتوری استراتژی، که بررسی آن جدای از امپراتوری تجارت آزاد یا امپراتوری در چارچوب همکاری‌های بلوکهای نظامی - سیاسی و اقتصادی است، ایالات متحده آمریکا با این کار برای خود خطرات ژئوپلیتیک زیادی را به وجود می‌آورد. امروز تصور می‌شود که ایالات متحده آمریکا هنوز آمادگی پذیرش و درک مفهوم پراگماتیسم در جهان چندقطبی را ندارد، گرچه این جهان به منافع اقتصادی و امکانات هر کشوری پاسخ می‌دهد، ولی همزمان بار یک ابرقدرت جهانی را دارد. در این مقابله جدید جهان، روسیه به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی و نقش تاریخی خود، همچون سابق، به عنوان منطقه‌ای مهم به حساب می‌آید.

تغییرات اساسی در سیستم سیاست جهانی و جو روانی که در آستانه هزاره سوم به وجود آمده است، به طور اجتناب‌ناپذیری مسئله رابطه مسکو و واشنگتن را بحرانی‌تر

۱. این مقاله از روسی به فارسی توسط خانم پروین معظمی گودرزی از کتاب: ایالات متحده آمریکا در دنیای جدید: ابرقدرت. مسکو، ۱۹۹۷. مؤسسه تحقیقات استراتژیک روسیه وابسته به ریاست جمهوری ترجمه گردیده است.

۱. واسیلی آسیفویچ کریی و اخیزا: معاون اول مدیر مؤسسه تحقیقات استراتژیک روسیه. یوری نیکلابویچ گلاشنکو: عضو ارشد مؤسسه تحقیقات استراتژیک روسیه. دیمیتری گننا: دبیر اوستاف: عضو ارشد مؤسسه تحقیقات استراتژیک روسیه.

می‌نماید. همان‌طور که به‌طور رسمی توسط رهبران سیاسی روسیه و ایالات متحده آمریکا اعتراف شده است، هریک از طرفین در برقراری همکاری مفید دوجانبه در زمینه‌های نظامی - استراتژیک، سیاسی و اقتصادی ذی‌نفع می‌باشند. نگرش مثبت نسبت به همکاری آینده دو کشور موجب یکسان بودن منافع در زمینه‌های حیاتی همچون: حفظ امنیت بین‌المللی از جمله صلح و حل و فصل اختلافات منطقه‌ای، ممانعت از تلاشهایی که جهت هژمونی نیروهای مرکزی رادیکال منطقه‌ای صورت می‌گیرد، خلع سلاح و کنترل تسلیحات، عدم گسترش تسلیحات کشتار جمعی، انواع سلاحهای هسته‌ای و موشکی، مقابله با تروریسم بین‌المللی، توزیع غیرقانونی مواد مخدر و همچنین مبارزه با سازمانهای بزهکاری بین‌المللی می‌شوند. عملی ساختن این برنامه‌ها باعث خوش‌بینی و ایجاد تجربه‌های همکاری واقعی در این زمینه‌ها خواهد شد. در این رابطه نقش مهم و مستقیم همکاری دوجانبه با سازمانهای مختلف بین‌المللی (سازمان ملل متحد و شورای همکاری کشورهای اروپایی) جایی که در واقع ایالات متحده آمریکا نقش کلیدی را به‌عهده دارد، بسیار سودمند می‌باشد. در چند سال اخیر پیشرفتهایی در زمینه روابط اقتصادی دو کشور مشاهده شده است. یک سازمان حقوقی نیز برای توسعه صعودی افزایش حجم تجارت و سرمایه‌گذاری آنها تشکیل شده است.

با این همه از پایان سال ۱۹۹۴ اختلاف نظر در بسیاری از موارد حیاتی بین‌المللی تأثیر مهمی بر روابط روسیه (پس از شوروی) آمریکا نهاده است. از این موارد می‌توان به مخالفت‌های شدید مربوط به توسعه ناتو در شرق، برخورد منافع سیاسی دو دولت در همکاری‌های دوجانبه با کشورهای CIS، صادرات اسلحه و تکنولوژی به کشورهای جهان سوم اشاره نمود. از دیگر مشکلات اساسی میان دو کشور در رابطه با فعال شدن آمریکا در زمینه‌های ایجاد میدان عملیات نظامی - تدافعی ضد موشکی بویژه در زمینه حفظ تعهدات طرفین در خصوص قرارداد تسلیحات استراتژیک (پیمان منع تعرضات تسلیحاتی استراتژیک 2) تدافعی ضد موشکی) می‌باشد. تصور می‌شود، پیدایش مشکلات در روابط آمریکا - روسیه در اواسط دهه ۹۰ دارای ماهیت عینی و ذهنی می‌باشد. ماهیت عینی براساس تفاوت منافع ملی و اولویتهایی در زمینه‌های سیاست خارجی و دفاعی دو کشور پایه‌گذاری می‌شود. ماهیت ذهنی، اختلاف نظر در مرحله تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری دو کشور و بویژه حفظ ایدئولوژی مبتدل و روانی - بود که ریشه در دوران جنگ سرد داشت.

عامل دیگر بی ثباتی - یک اقدام گمراه کننده - در روابط بین دو کشور در واقع «تازه‌های ناموفق» بویژه در سطح دیپلماتیک در زمینه شکل‌گیری سیاست خارجی روسیه در نیمه اول دهه نود و همچنین وقایع در چین می‌باشند. از یک طرف روسیه دستخوش بحران ژرف اجتماعی و عقب‌ماندن از برنامه ژئوپلتیک نسبت به زمان قبل از پتر اول بود. از طرف دیگر ایالات متحده آمریکا به عنوان رهبر جامعه جهانی و رئیس اصلی اتحادیه سیاسی - نظامی کره زمین در اوج قدرت قرار گرفته بود، که در یک نقشه عملی می‌بایست تشخیص مشکلات روابط دوجانبه برای درک متقابل یکدیگر در رأس دستورکار روزانه قرار می‌گرفت. این مشکل بخوبی درک می‌شود ولی هنوز حل نشده است.

واقعیت برتری ایالات متحده آمریکا در مقیاس بالایی توضیح دهنده این است که چرا در زمان اخیر موفقیت آن دسته از سیاستمدارانی که می‌خواستند از تغییر توازن قوا بین روسیه فدراتیو و ایالات متحده آمریکا، برای ممانعت از احیای روسیه به عنوان عامل بانفوذ و مؤثر در روابط بین‌المللی استفاده نمایند محکم شده است. نمونه چنین برخوردهایی در سالهای ۹۶-۱۹۹۴ در بعضی از اقدامات اجرایی واشنگتن، از جمله سخنان پرطمطراق انتخاباتی کاندیداهای اصلی برای پست ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا و یا اکثراً اعلامیه‌ها در رابطه با توسعه ناتو، به چشم می‌خورد.

همزمان در روسیه با آغاز سال ۱۹۹۴، رشد قابل ملاحظه احساسات انتقادی در خصوص رابطه با آمریکا در نتیجه دلسردی بسیاری از محافل دموکراسی جامعه روسیه (به علت عدم آشنایی با تاریخ نیرنگهای سیاسی آمریکا) نسبت به دورنمای اجرای اندیشه تبلیغاتی «شریک استراتژیک» به چشم می‌خورد. فقر قابل ملاحظه خلاقیت - هم انسانی و هم علمی - تکنیکی - که شکل دهنده آگاهی اجتماعی، بویژه در سطح معیشتی است، نقش خود را در نقشه عملی (شریک استراتژیک) ایفا کرد. این موضوع حتی نتوانست در وسایل ارتباط جمعی، انعکاسی از خود نشان دهد. تغییرات در تفاسیر سیاسی ایالات متحده آمریکا و حتی در بسیاری از وسایل ارتباط جمعی لیبرالی واضح و آشکار است. اگر در سالهای ۹۳-۱۹۹۱ بسیاری در مسکو، واشنگتن را نه تنها به عنوان حامی مالی، بلکه به عنوان رهبر ایدئولوژی، معنوی و دوست می‌پنداشتند، در اواسط دهه ۹۰، نمونه‌های مشابه مثل «شریک ماورای قفقاز» - خیال‌واهی - عملاً حتی در وسایل ارتباط جمعی پیشرفته (طرفدار غرب) بیشتر از بین رفتند.

بدین ترتیب تغییر در ارزیابی موقعیت و چشم‌اندازهای روابط روسیه - آمریکا به‌طور عمده باعث ارزیابی مجدد آنها به‌طور یک‌جانبه در کشور شد. در واقع ایالات متحده آمریکا در همه این سالها خط مشی خود را به‌طور جدی پیگیری می‌کرده است. همه اینها منشاء این تصور است که با توجه به وضعیت نیروهای سیاسی در واشنگتن بعد از انتخابات ریاست‌جمهوری در ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۹۶، اهداف اساسی استراتژیک سیاست آمریکا در جهت روسیه را در کوتاه‌مدت، مشکل بتوان در معرض اصلاحات جدی قرار داد. (مبنای چنین پیش‌بینی بررسی مقایسه‌ای برنامه‌های سیاست خارجی جمهوری خواهان و دموکراتهاست). با همه اینها نباید احتمال تغییر وسایل و روشهای آنها در رابطه با ورود شخصیت‌های جدید به کاخ سفید، و یا تعویض اشخاص و اولویتهای دموکراتها در نزدیک شدن به پایان دوره دوم، زمانی که از مسابقات انتخاباتی دوره‌ای خسته می‌شوند را از نظر دور داشت.

تلاش به عمل آمده در این راستا، متوجه موقعیت کنونی و چشم‌انداز توسعه روابط روسیه - آمریکا در آستانه قرن ۲۱ می‌باشد و «نکات د، دناکی» که به‌طور جداگانه موجب وخامت و تزلزل بویژه در بروز عدم اعتماد و لطمه زدن به ساختار دو طرف در جستجوی راههای همکاری می‌باشد، مورد بررسی قرار می‌گیرد. وضعیت کنونی بالاچاره موجب تجزیه و تحلیل مصلحتی‌اندیشه‌ای شده که عبارت از تلاش برای تنظیم ظاهری این روابط از طرف مسکو، و حتی الامکان شناخت عینی از نظریات مشابه در واشنگتن می‌باشد (یعنی تلاش در بهادادن به موقعیت منافع ملی). ضمناً نویسندگان ذعان می‌دارند که بغرنجی این مسئله به دلیل طیف وسیع نظرات در خصوص مسائل ذکر شده در دو کشور می‌باشد و اغلب این نظرات رنگ احساسات و عواطف به خود می‌گیرند.

در روابط شوروی - آمریکا در سالهای «جنگ سرد» همیشه اختلاف نظر آشکاری میان منازعه و مقابله به صورت خطابه‌های رسمی وجود داشت. طی این سالها، یکبار هم الگوی توسعه پایداری ارائه نشد، در واقع بحرانهای حاد در روابط میان دو کشور، خود تأییدکننده این تئوری است. به‌عنوان مثال می‌توان از نمونه‌های بحران کوبا و یا انعقاد قراردادهای تسلیحاتی استراتژیک نام برد. چنین اوضاعی با همه خصومت ظاهری در واقع مربوط به درک مختصر طرفین از یکدیگر بود. اعلامیه‌های شدیدالحن به اتحاد جماهیر شوروی در زمان فعالیت

انتخاباتی در ایالات متحده آمریکا به عنوان جلوه‌های مخصوص فرهنگ سیاسی آمریکا به‌شمار می‌رفتند. در سالهای اخیر، بویژه از پایان ۱۹۹۴ موضوع «درک متقابل» دیگر وجود ندارد و علت این امر عدم رسیدن به وضعیت پویای سیاست داخلی در روسیه و آمریکا بویژه در دوران فعالیت‌های انتخاباتی ریاست جمهوری در دو کشور می‌باشد. یکی از شواهد اخیر در این زمینه سخنرانی سپتامبر (سال ۱۹۹۶) وزیر دفاع وقت ایالات متحده آمریکا و ویلیام پری در پارلمان روسیه به‌شمار می‌آید که عملاً با یک هدف لجستیک در تسریع قرارداد (منع تعرضات تسلیحاتی استراتژیک 2) مساعدت می‌شود، گویا حل این موضوع (عدم درک متقابل) منحصر به بررسی نظامی است که به‌وجودآورنده توازن نیروی هسته‌ای استراتژیک، بدون توجه به موقعیت روابط روسیه - آمریکا و دیگر مشکلات در زمینه‌های مختلف می‌باشد. طبیعی است نتیجه چنین اقدامی تنها بهره‌دهی یک‌جانبه خواهد بود. این عدم تفاهم و توجه آمریکا به منافع روسیه به‌طور کلی در روابط دوجانبه کنونی مشکل‌زا خواهد بود.

پایه‌های مشارکت نابرابر

در دو سال اخیر در بین اکثر سیاستمداران و کارشناسان روسی گاه‌گاهی آهنگهای غمگینی به‌وجود آمده از ویروس اتحاد جماهیر شوروی، زمانی که تصمیمات متخذه در کرملین، بر سرنوشت اکثر بشریت تأثیرگذار بودند به‌گوش می‌رسد. این واقعیت با توجه به تاریخ گذشته روسیه براساس قدرتمند بودن، به جو «تفکر سیاسی جدید» فشار وارد می‌کند. ولیکن مسئله ایجاد ابرقدرت در وهله اول به ارزیابی دقیق وضعیت و تسریع در حل مشکلات مهمتر، از جمله در زمینه سیاست خارجی نیاز دارد.

در این رابطه نباید فراموش کرد که الکسی دتاکویل در سال ۱۸۳۵ در کار مشهور خود به نام «دموکراسی در آمریکا» نوشت: ظاهراً هم روسیه و هم آمریکا «با اراده آسمانی تعیین‌کننده سرنوشت نیمکره خود» می‌باشند. اگر نقل قول مذکور را کلمه به کلمه درک نکنیم، بنا بر این اعتراف می‌شود که در طول قرن بیست، بویژه از آغاز جنگ دوم جهانی تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ارزیابی «سیاست‌شناس» مشهور فرانسوی کاملاً صحیح بوده است. اگر در اصطلاحات ژئوپلیتیکی (در پارامترهای سنتی آن) صحبتی از مناسبات روسیه جدید به‌عمل آید، برخلاف اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، ابرقدرتی با آن امکانات و منافع

جهانی که تأمین و تحکیم‌کننده دولت خود در جریان مقابله با ایالات متحده آمریکا در مناطق مختلف جهان در دوران «جنگ سرد» بود، نمی‌باشد. بدین ترتیب اگر همین معیار، ملاک عمل قرار گیرد، بنابراین روسیه پس از شوروی در مقیاس بالایی نه تنها امکانات تأثیر جهانی، بلکه اکثر اهرمهای مؤثر فعال در توسعه وقایع در مناطق مجاور اروپا، آسیا و خاور نزدیک را نیز از دست داده است. به علاوه، حتی در چارچوب کشورهای CIS، منافع عینی و نقش رهبری مسکو به صورت مستقیم و غیرمستقیم مردود شمرده می‌شود، در حالی که قسمت اعظم فضای پس از شوروی منطقه منافع غرب اعلام می‌شوند.

در این رابطه یک توضیح وجود دارد و آن اینکه: پتانسیل اقتصادی روسیه کنونی از ۲۵٪ GDP (تولید ناخالص داخلی) شوروی (در سال ۱۹۹۰) تجاوز نمی‌کند و معادل دلار آمریکا کمتر از ۸٪ GDP ایالات متحده آمریکا (در سال ۱۹۹۶) می‌باشد. با این نمودار در ظاهر، روسیه به حدود بیستمین کشور از کشورهای پیشرفته صنعتی تنزل کرد. با این تفاسیر کشور ما (روسیه) با تغییر شدید اوضاع اجتماعی - اقتصادی و از دست دادن جهت‌گیری‌های ایدئولوژی - معنوی، دیگر امکان ندارد نه تنها روند سخت «اصلاحات» را، بلکه جهات متحدالشکل کردن خود را به پایان برساند. با از بین رفتن یکی از عناصر مهم قدرت ملی سابق - ایدئولوژی - اتحاد سیاسی ملت، قابلیت تأثیر ایدئولوژی خود را نیز بر قسمت‌های اعظم جهان با آن از دست داد. در این رابطه نظریه «امنیت ملی» روسیه بتدریج تحت تأثیر تغییرات سریع در اوضاع سیاست داخلی و خارجی و تحت فشار مخالفت‌های آگاهانه جدید، دچار تحول گردیده و توانست طی ۵ سال از مرحله طراحی و پروژه‌ای خارج شود. دلیل پیچیدگی و بغرنجی این روند در پیم مناسبی از طرف سران کشور به اجلاس فدرال در سال ۱۹۹۶ ارسال گردید، که در آن احتمالاً نکات اساسی در زمینه امنیت روسیه فدراتیو ذکر شده است.

مسئله مربوط به درک واقعی چگونگی استقرار سیاسی ایالات متحده آمریکا در روسیه همیشه تأثیر مستقیم در برخورد و اشنگتن با روابط روسیه - آمریکا داشته است. از این نقطه نظر مشخص است که متخصصان آمریکایی اساساً از «آخرین» آلترناتیوها در درک منطقی برخورد (رفتار) احتمالی روسیه پیروی می‌کنند.^۱ گرچه سیاست خارجی آمریکا در خصوص

۱. در این مورد، کتاب دانیل ارگین و تید گوستاوسون به نام «روسیه در سال ۲۰۱۰ چه اهمیتی برای جهان دارد» در زمان خود سروصدای زیادی در آمریکا بپا کرد. در این کتاب سه واریانت اصلی به شرح ذیل برای

رابطه با روسیه عملاً نشان‌دهنده کارایی و تأثیر بیشتر در جهت منافع آمریکاست، ولیکن آلترناتیوهای احتمالی توسعه فدراسیون روسیه، به‌نوبه خود پتانسیلی در جهت همکاری مشترک بدون مقابله و رویارویی دو کشور می‌باشد. در نهایت، سیاست خارجی آمریکا در رابطه با روسیه بیانگر یک ارزیابی سطحی و ناتوان از امکانات بالقوه توسعه خارج از تلفیق: دموکراسی بازار، یا دیکتاتوری توسعه‌طلبی نظامی - فاشیستی در کشور ما (روسیه) است.

به‌طور کلی مسئولان کنونی کرملین، طرفداران حزب کمونیست و رادیکال - ناسیونالیست و گاهی اوقات حتی ارگانهای نیمه‌فاشیستی، عملاً، احیای سنت‌گرایی معتدلی را براساس روسیه جدید از نظر می‌گذرانند که در آینده‌ای نزدیک احتمال دارد آغازی برای روابط دوجانبه باشد. احیای سنت‌گرایی، در واقع، به سیاست‌شناسان آمریکایی در مورد اطمینان داشتن به برخی از گفته‌ها، هشدار می‌دهد.^۱ ولیکن به‌طور کلی این اعجوبه و عواقب سیاسی و سیاست خارجی آن مبهم است.

دیپلماسی روسیه در نیمه اول دهه ۹۰ به دلیل اینکه تمام سیاست خود را در مقابله با ناتو، ایالات متحده آمریکا و دیگر دشمنان خارجی خلاصه کرده بود بسیار بی‌اثر و فاقد پارامترهای معمولی و مطلوب دنیا بود. (در این مورد در اولین دکتترین نظامی روسیه نوشته شده است). در زمینه سیاست خارجی فرمول ساده شوروی یعنی: «چه چیزی برای آمریکا بد و چه چیزی برای روند تحولات جهانی خوب است» دیگر امکان عملی شدن ندارد. علاوه بر این، اگر براساس نتایج مهم آن سالها قضاوت کنیم، آن طرز تفکر قدیمی با شکل جدید خود

توسعه روسیه مطرح شده است:

اولاً: «اعجوبه روسی» که به شکل پیدایش دولت روسیه مبتنی بر دموکراسی کلاسیک غربی و اقتصاد بازار، که در آن نقش اول را زمینه مالی بازی می‌کند، درک می‌شود.

دوم: به قدرت رسیدن رژیم فاشیستی - نظامی در روسیه با توسعه‌طلبی غربی‌ها در سیاست خارجی و تحول شدید کاراكثر اقتصادی

سوم: فروپاشی درهم برهم دولت روسیه با «حیله‌گری» و منطقه‌ای کردن جنگ میهنی سالهای ۲۰-۱۹۱۸ به‌نظر می‌رسد که آلترناتیوهای مذکور بسیار خیالی و سطحی است، ولیکن همین مدلها توسط نخبگان سیاسی آمریکایی به‌عنوان یک اساس معرفی می‌شوند. مراجعه کنید به:

Yergin Daniel, Gustafson Thane. Russia 2010 and what it Means for the World. New York: Random House. 1993.

1. Remnick David. Can Russia Change II Foreign Affairs. January, February 1997. Vol.76.No.1, pp.35-49.

«دوستان جدید» در واقع جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک خود را حفظ کرده و باز هم تصمیماتی را تهیه و عملی می‌سازد که مطابق با «سیاست حيله و نیرنگ اروپایی» است. در شرایط کنونی، اعتراف نادرست و بی‌موقع به اجرای خط‌مشی دولت براساس منفی بر علیه چیزی (به‌عنوان نمونه بر علیه گسترش ناتو) که دور از تطابق با امکانات اجرای پیشنهادها، متقابل و رسیدن به اهداف شخصی در صحنه جهانی است، خودبخود موجب مبارزات سیاسی داخلی می‌گردد. این اوضاع همچنین تا اندازه‌ای مشکل نظم دادن به وضعیتی که سیاست خارجی روسیه با آن برخورد می‌کند، از جمله: جهت‌گیری‌های آمریکا در نیمه اول سال ۹۰ و همچنین مسئله حل نشده اوایل سال ۹۷ در خصوص تکمیل مکانیزم ثابت و پایدار روند اجرای تصمیمات دولتی در زمینه‌های سیاست خارجی و تدافعی را توضیح می‌دهد، در این مورد سرتوشت دشوار شورای امنیت روسیه و «نظریه امنیت ملی کشورها» گواه این ادعاست. برخلاف ما، «استراتژی امنیت ملی» آمریکا به شکل نسبتاً خوبی پایه‌گذاری شد، زیرا هیچ ملاک و معیاری نمی‌توانست مانع رفتار و روش قدیمی تنها ابرقدرت جهان در امور بین‌الملل گردد (به‌عنوان نمونه، ادامه سیاستهای «ممانعت» و تهدیدات استثماری در بسازسازی اتحاد جماهیر شوروی یا ایجاد گروه نظامی - سیاسی کشورهای مستقل مشترک‌المنافع که متحد غرب هستند). طبق ماده ۶۰۳ قانون گلدواتر - نیکلاس سال ۱۹۸۶، در خصوص ترمیم وزارت دفاع آمریکا، این ترمیم کمتر از ۲ سال و نیم صورت گرفت. در ضمن تغییر رؤسای جمهور، این استراتژی را نمی‌توانند تغییر دهند. در خصوص موضوع کلیدی امنیت ملی در ایالات متحده آمریکا، به طور سنتی توافق نظر دو حزب وجود دارد که البته تفاوت بین حزبی را نیز نباید نادیده گرفت. در این ارتباط، خط‌مشی استراتژی آمریکا در رابطه با روسیه و کل فضای پس از شوروی، در مقیاس قابل ملاحظه‌ای میراثی است که از بوش به کلینتون رسیده است. گرچه در نظر اول دارای ویژگی‌های جداگانه‌ای هستند ولی به‌طور کلی نشان‌دهنده فقدان اولویتهای مشخصی در رابطه با روسیه کنونی هستند.

وجود تغییرات در جهان و با وجود کاهش واقعی امکانات تأثیر روسیه بر زندگی بین‌المللی، این کشور همچون سابق یکی از عوامل کلیدی سیاست جهانی به دلیل قدرت نظامی هسته‌ای، موقعیت استراتژیک در اوراسیا، مواد خام، صنایع و پتانسیل علمی - صنعتی و جمعیتی می‌باشد که در کریدورهای واشنگتن از این امر غافل نیستند. راهی را که روسیه

دنبال می‌کند، اگر راهی باشد که موافق با قشریندی آمریکایی، (تغییرات دمکراسی در سیاسی و تحول اقتصاد بازار) باشد و یا (مطلوب برای آمریکا به شیوه غربی) برگشتن به «سیستم توتالیتاری غیرکمونیستی»، زمامداری با «بلندپروازی‌های یک امپراطوری نوین» و مناسب با فرمهای سیاسی و مرتبط با ساختار بین‌المللی و امنیت آمریکا در قرن بیست و یک، کاخ سفید، هیچ‌گاه نمی‌تواند آن را به رسمیت نشناسد. اگر نظریه امنیت ملی آمریکا در نظر گرفته شود اهداف استراتژیکی آمریکا در جهت روسیه به شکل زیر می‌باشد.^۱

در زمینه سیاسی

- جلوگیری از بازسازی مجدد اتحاد جماهیر شوروی یا تحکیم CIS با پارامترهای واقعی اقتصادی و شورای نظامی سیاسی تحت نظر روسیه؛

- ممانعت از تلاش اقتصادی - نظامی و سیاسی روسیه و برقراری مجدد تأثیر آن در آسیای مرکزی، اروپای شرقی، خاور نزدیک و هریک از دیگر کشورهای منطقه؛

- تضعیف روابط آینده روسیه با «رژیم زادیکال» ایران، عراق، لبنان، سوریه، جمهوری دموکراتیک ملی کره و کوبا، که به‌عنوان کشورهای مخالف با آمریکا مورد بررسی قرار می‌گیرند.

- حفظ و تحکیم مکانیزم سیاسی - نظامی به شکل بلوک ناتو، از جمله توسعه انتخابی و مرحله‌ای آن در سطح کشورهای آسیای مرکزی و اروپای شرقی و در آینده در کشورهای بالتیک و با شرایط خاصی در اوکراین؛

- تحکیم امنیت هسته‌ای خصوصی با توجه به تضعیف نقش عامل هسته‌ای در همکاری دوجانبه با روسیه، از جمله از طریق کاهش زرادخانه‌های هسته‌ای؛

- جلوگیری از نزدیکی روسیه با دیگر نیروهای مرکزی، در درجه اول آلمان، ژاپن، چین، هندوستان و دنیای اسلام (بویژه در نقشه‌ای که با منافع منطقه‌ای آمریکا برخورد دارند)؛

- حفظ دیگر درجات تأثیر بر سیاست داخلی و خارجی روسیه به وسیله دگرگونی‌های دموکراتیک، از جمله حمایت از نیروهای سیاسی اصلاح طلب هوادار غرب.

۱. اکثر نویسندگان «البته نه به صورت مطلق - متوجه منافع آمریکا در روسیه هستند، که همه این نظرات را آمریکاشناس مشهور روسی ترافیمنکو در مقاله خود تحت عنوان «منافع ملی آمریکا در رابطه با روسیه» در کتاب «زندگی بین‌المللی». سال ۱۹۹۶، شماره ۹ صفحات ۸۵-۷۶ نوشته است.

در زمینه اقتصادی

تحرك بخشیدن به تحولات اقتصادی در روسیه در مسیر اصلاحات بازار براساس خصوصی سازی دارایی های دولتی و دفاع از فعالیتهای بخش خصوصی؛
- تشویق تغییر تولیدات نظامی به عنوان یکی از مؤثرترین وسایل تأمین امنیت و از بین بردن رقیب در بازار بین المللی تسلیحات^۱
- دسترسی به مواد خام و منابع انرژی با صادرات بالا و برقراری کنترل مجدد بر روی آنها؛

- استفاده فعالانه از ظرفیتهای علمی روسیه و برنامه ریزی های علمی - فنی صنایع رشته های دفاعی در جهت تولیدات نظامی و رشته های غیرنظامی؛
- ایجاد مقررات مساعد برای صادرات بیشتر ایالات متحده آمریکا و جو سرمایه گذاری مساعد برای کارفرمایان آمریکایی؛
- حفظ بازار مهم فروش محصولات خواروبار و کشاورزی آمریکا و تحکیم وابستگی روسیه به مواد کشاورزی آمریکا؛

- همکاری و مساعدت در تحکیم و نفوذ صنایع آمریکایی در بازار روسیه، که در ارتباط با ماشین آلات سبک، کامپیوتر و تکنیکهای مخابراتی، لوازم بهداشتی و آرایشی، فرآورده های دخانیات، نوشابه های غیرالکلی، ترکیبات شکر و غیره می باشند؛

- کنترل بر چگونگی بازار مالی، بازار اوراق بهادار، جهت گیری های اساسی فعالیتهای سرمایه گذاری خارجی در روسیه از طریق بانکهای مختلف آمریکایی، صندوقهای سرمایه گذاری مخصوص و شرکتهای سرمایه گذاری؛

- ممانعت از ایجاد زیربنای کلی مساعدت تجارت آمریکایی در روسیه (اطاقهای بازرگانی، مراکز تجاری، تبلیغاتی، حقوقی، شرکتهای مخابراتی و اطلاعاتی و غیره).

بدین ترتیب اگر اهداف استراتژیک آمریکا به یک مخرج مشترک تبدیل شود، پس معلوم می شود که در سالهای پس از جنگ سرد، واشنگتن در رابطه با روسیه پس از شوروی (هم در زمینه سیاسی و هم اقتصادی) عملاً نظریه «مهار دوجانبه» را پیاده کرده است. در زمینه

۱. با بحرانی شدن عمیق تولیدات نظامی روسیه در جهت تغییر آن تولیدات، با توجه به پروژه های مشترک در سالهای اخیر سیاستهای دولتی آمریکا، عملاً اهمیت خود را از دست داد.



روابط روسیه - آمریکا: برخورد منافع و امکانات بالقوه همکاری

سیاسی: توسعه ناتو به مرزهای روسیه و جلوگیری از همگرایی در چارچوب CIS می‌باشد. در زمینه اقتصادی، محدود کردن روسیه در ورود به بازارهای خارجی با محصولات تکنیکی قابل رقابت و ممانعت از توسعه پتانسیل‌های صنعتی، انرژی - حرارتی و مجموعه مواد خام است.

اجرای چنین سیاست خارجی برای آمریکا در جهت روسیه کاملاً منطقی و موجه می‌باشد. در کشور روسیه تئوری دیگری که دال بر «پایان جنگ سرد»، امتناع از موارد مؤثر، وسایل و دیگر روشها در سیاست خارجی با هدف تأمین منافع ملی روسیه در سطح جهانی باشد از طرف آمریکا کاملاً مبهم و غیرقابل درک است.

از نقطه نظر ژئوپلتیک سیاست آمریکا در قبال روسیه کاملاً حساب شده و منطقی است. روسیه در نقشه سیاسی باید عنصر قوی و مقتدری در ممانعت از چین و کمربند کشورهای فعال مسلمان اطراف آن باشد، ولیکن تضعیف این کشور به این دلیل است که تلاش نکند نقش مستقلی در سیستم روابط بین‌المللی در سطح منطقه‌ای به عنوان نیروی مقتدری ایفا نماید، تا آنجا که اگر مسکو بتواند دارای چنین نقشی باشد، امکان ایفای نقشی در مقابله غرب با چین و دولت‌های مسلمان را به دست می‌آورد، گرچه این وضعیت برای آمریکا تراژدی محسوب نمی‌گردد ولی بسیار ناخوشایند است. منطق سیاست آمریکا از نظر جغرافیای اقتصادی عبارت از همگرایی روسیه در سیستم اقتصادی آمریکا، البته نه به شکل اقتصاد کامل، بلکه در سطح ابعاد جداگانه اقتصادی.

از طرف دیگر به دلیل اینکه، همه این سالها سیاست خارجی روسیه به ابتکارات و واکنشهایی در رابطه با خروج آمریکا از منطقه و مقابله با آن محدود می‌شد، برخلاف آمریکا موفق نشد روشهای مشخص استراتژیک در روابط خود با «هژمونی جهانی» برقرار نماید.

اگر مقایسه بین ایالات متحده آمریکا و روسیه در آینده هم ادامه پیدا کند، باید خاطر نشان ساخت که این عامل بسیار نامطلوبی است. روسیه جدید همزمان (پس از شکست پیمان ورشو در رابطه با بی تأثیری قرارداد تاشکند) مطابق با اعلامیه رسمی مخالفان، بدون متحد شد و در مقیاسی وسیعتر (پس از فروپاشی شوروی) بدون مرزهای دفاعی مطمئن مانده است.

عدم درک منافع ملی روسیه، جهت‌گیری‌های نسبتاً مبهم سیاست خارجی، عدم درک



و تفاهم «شریک» و «متحد» که در نیمه اول دهه نود وجود داشت، موجب عملی نشدن خط‌مشی سیاست خارجی شده است. غفلت در آن برهه از زمان، امروزه جاده‌ای لازم دارد که بتوان از آنجا تجدید بنای دیپلماسی را آغاز کرد.

برخلاف روسیه، ایالات متحده آمریکا و ناتو، پس از بی‌ثباتی در اتحاد جماهیر شوروی و اضمحلال آن در صحنه جهانی به عنوان یک دولت مرکزی قدرتمند، موقعیت سیاسی - نظامی خود را در منطقه منافع مهم و حیاتی روسیه تحکیم کردند. به موازات منافع سنتی، متحدان اروپای غربی، مهره‌های اصلی شطرنج در بالکان بودند. اعمال کاربرد زیاد بی‌مورد ولی هدفمند نیروی نظامی در این منطقه، یک بار دیگر وابستگی اروپا به اراده سیاسی ایالات متحده آمریکا را به نمایش می‌گذارد. این نیروها همزمان در تعدادی از کشورهای اروپای شرقی و مرکزی - متحدان سابق اتحاد جماهیر شوروی - و همچنین در کشورهای بالتیک که آرزوی تکمیل کردن پیمان آتلانتیک شمالی را داشتند نیز مستقر شدند. در آن زمان، در رابطه با بی‌اثری کشورهای CIS، در مقابل آمریکا چشم‌اندازی از به دست آوردن کنترل بلندمدت بر «قلمرو میانه» (اوراسیا) باز شد. در حال حاضر بسیاری از نخبگان سیاسی در اتحاد جماهیر شوروی سابق و روسیه جدید، ساده‌لوحانه (به علت عدم آگاهی و تاریخ ژئوپلیتیک) یا عمداً (در چارچوب دستور اجتماعی)، توجه مناطقی را که به طور تاریخی متعلق به روسیه بودند و منطقه منافع استراتژیک آمریکا و ناتو اعلام شده بودند، به ارزیابی کامل «نظریه جدید سیاسی» و گفتگوهای مهم دربارهٔ «عصر جدید روابط شرکاء» جلب می‌کنند. در اینجا مشخص می‌شود که هدف استراتژیک آمریکا، جلوگیری از برقراری مجدد هژمونی روسیه در اوراسیای پس از شوروی است. برای رسیدن به این اهداف، مهمترین مسئله، انحراف منافع روسیه از اولویتهای سیاسی در اوراسیای پس از شوروی است. در این رابطه لازم است که روسیه «هل داده شود» به محیط اطراف و به مبارزه با نیروهای مرکزی همسایه تشویق شود.^۱

۱. چنین منطقی مستقیماً در کارهای گارتت مورد بررسی قرار می‌گیرد. به عنوان نمونه در مقاله مشهور Russia Illusory Ambitions وی تأیید می‌کند که روسیه به تنهایی از عهده مقابله با چین در مورد هژمونی در آسیای مرکزی و قفقاز برسی آید. عملاً او به روسیه پیشنهاد می‌کند که به عنوان یک عضو حامی ایالات متحده آمریکا به ائتلاف چینی حمله کند. این موضوع باعث اختلاف طولانی روسی در خاور دور، و برخوردهای نظامی احتمالی در کشورهای آسیای مرکزی و تدفین امیدها و آرزوهای سیاست خارجی روسیه و وابستگی



آگاهی کافی و وسیع نیروهای سیاسی از تهدیدات ژئوپلیتیکی در روسیه در اواسط دهه ۹۰ (از جمله از طرف جنوب اسلامی) که آن را به طرف «نظم نوین جهانی» سوق می‌داد، باعث تقویت سیاست خارجی این کشور گردید. ولیکن تجزیه طلبی چچن که از عوامل سیاسی داخلی پس از آغاز عملیات نظامی در روسیه (به عنوان یک اشتباه استراتژیکی در سیاست روسیه) بود، بسرعت با کمک سازمان امنیت و همکاری اروپا به یک مشکل بین‌المللی مهمی تبدیل شد و به پرستیژ روسیه هم در CIS و غرب و هم در دنیای اسلام ضربه زد. عدم توانایی روسیه در حل مسئله چچن به طور واضح نشان داد که این کشور همچون سابق که در «دوران اغتشاشات» جنگ میهنی دارای شهرت است مستعد ضایعات و نکات منفی است.

به طور کلی روابط برقرار شده بین روسیه و آمریکا در تابستان سال ۱۹۹۶ را می‌توان به دلیل چگونگی نتایج قابل انتظار انتخابات در دو کشور تشریح کرد. گرچه تجربه تاریخی نشان می‌دهد که، تعویض رهبری در دو کشور به سختی موجب تغییرات اساسی در روابط دوجانبه گردیده است. در این زمینه معمولاً عوامل ذاتی سریعاً کارگر افتادند. پس از انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا، نظریه‌ای در اولویت قرار گرفت که وابستگی کمتری به روابط روسیه - آمریکا داشت. به قول معروف آنچه که به نتایج انتخابات در روسیه مربوط می‌شود «امکانات و واریانته‌ها» بودند. البته موقعیت جدیدی به وجود آمد ولی نه در جهت تغییر شدید خط مشی سیاست خارجی روسیه. با وجود وضعیت سیاسی - اجتماعی و اقتصادی در کشور ما، تغییر کاراکتر و ساختار روابط دوجانبه‌ای بعید است (جدای از نتیجه انتخابات در روسیه). با (پیروزی اپوزیسیون) ایالات متحده آمریکا «حقیقت معنوی» را در رابطه با موقعیت کنونی دریافتند و آن اینکه: توسعه زمینه‌های همکاری و روابط دوجانبه مساعد بهتر از مقابله و تضاد است. در این رابطه باید خاطرنشان ساخت که در محافل سیاسی دو کشور در طول سالهای ۹۶-۱۹۹۵ روند فعالی در خصوص تجدید نظر در روابط روسیه - آمریکا و بخصوص امتناع از دیدگاه‌های واهی (که فضای بیشتری را در روسیه به خود اختصاص داده) از نظر گذشت. آنچه که به احساسات اجتماعی مربوط می‌شود، پراکندگی نظریات و دیدگاهها بویژه در آمریکاست. در این رابطه نظرخواهی توسط محققان دانشگاه ایالتی مریلند در خصوص



سیاست خارجی آمریکا انجام شد. طبق این نظرخواهی، ۵۲٪ از مردم آمریکا موافق با ایده پیوستن روسیه به ناتو بودند و تنها ۲۲٪ از آنها، ضرورت تحکیم ناتو را به عنوان مکاتیزم مبارزه با روسیه مناسب می‌دانستند. با توجه به آراء و در شرایط فقدان تهدیدات شوروی عده‌ای مشکلات سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا را عادی و جزء اولویتهای به‌شمار می‌آورند. بنابراین، طبق این گزارشهای، این تصورات به وجود می‌آیند که از نظر احساسات اجتماعی آمریکا، پتانسیل نابودی همکار در روابط دوجانبه حفظ شده است.

مشکلات اساسی روابط دوجانبه روسیه - آمریکا در مرحله کنونی

در مرحله کنونی همکاری دوجانبه با وجود حفظ اوضاع موجود در کرملین و کاخ سفید و موافق با پتانسیل اعتماد در سطح عالی رهبران سیاسی دو کشور، سریعاً موارد اختلاف و تشدید آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد که از دیدگاه ما این کار حاصل کاراکتر سالم و بی‌غرضانه‌ای است. (نتیجه دیدار سطح عالی مارس ۱۹۹۷ در هلنسنکی گواه این ادعاست). امروزه به دلیل اینکه روسیه و آمریکا در برقراری روابط جدید در هر جهت دستخوش یأس و ناامیدی قرار گرفته، همدیگر را بخوبی درک می‌کنند.

از پایان سال ۱۹۹۴ در بسیاری از ارزیابی‌های آمریکاشناسان روسی و کارشناسان روسیه آمریکا (کارشناسان شوروی سابق) اندیشه‌ای در مورد «بحران اعتماد»، «وقفه جنگ سرد» پس از آغاز ناموفق «شریک استراتژی» ایجاد شد. آنچه مسلم است هیچ چیز غیر عادی در این نوع ارزیابی‌ها وجود ندارد. مهمتر اینکه تشخیص دادن اختلاف عقاید جدی ما آیا اساسی برای حل آنها و توسعه روابط دوجانبه پایدار، تعادل «کم» و «کیف» منافع دوجانبه، مقابله‌ها و تهدیدات عینی جدیدی می‌شود که در امنیت جهانی و سیستم مناسبات اقتصاد جهانی به وجود آمده است. در هر حال «توافق نظر» دوجانبه در شرایط ژئوپلیتیکی جدید - یک روند بلندمدت می‌باشد و به همین دلیل فاجعه‌آمیز کردن و یا هر مقابله دیگری و سایر مشکلات حل نشده که بیشتر مربوط به تغییرات سریع سیاست داخلی است، معنی و مفهومی ندارد. مسئله مهمی که در حال حاضر وجود دارد، - حفظ امکانات اصولی و وجود اراده سیاسی برای اجرای خط‌مشی‌های استراتژیکی و جهت‌گیری‌های همکاری است که بر عناصر رقابت ارجحیت دارد. از دیدگاه ما، این موضوع فعلاً در ارتباط با اهداف واقعی و ادعاهای ساختگی

از یکدیگر وجود دارد. به این ترتیب اگر اکثر ارزیابی‌های مشهور تبلیغاتی و واقعی آمریکایی را در خصوص کشورمان بررسی کنیم چه چیزی بیشتر روسیه را از جانب آمریکا متهم می‌کند؟ اول: دموکراسی روسیه به موازین مورد نیاز غربی نه در بخش تفکیک قدرت و نه در نقشه ایجاد سیستم حزبی - سیاسی با رعایت حقوق بشر پاسخ نمی‌دهد. در اعماق روسیه زمینه‌های قابل برگشت به سیستم حکومت دیکتاتوری وجود دارد. همچون تصاویر روشنی از تضعیف دموکراسی و نقض حقوق بشر (حقی که باید به یک منتقد میانه‌رو در سطحی رسمی داده شود)، ایجاد جنگ در چین و برقراری رابطه با آمریکا متمایز با اعلامیه‌های رسمی مربوطه. مدافعین «دموکراسی تصفیه شده» در آمریکا، مذاکراتی را در مورد لزوم لغو یا به عقب‌انداختن انتخابات ریاست جمهوری و وقایع اکتبر سال ۱۹۹۳ در روسیه را به یاد می‌آورند. در این رابطه، اخیراً در ایالات متحده آمریکا، تعداد منتقدین راستگرایی که معتقدند روسیه - در حال حاضر هنوز یک کشور دموکراسی نیست و آمریکا باید (مطابق نسخه آمریکایی) در جهت رفرمهای سیاسی نسخه‌ای برای این کشور بنویسد، رشد کرده است.

دوم: در روسیه بازار باز، اقتصاد مفید پایدار براساس قانون، توسعه زیربنایی، سیستم جذب مالیات، رقابت سالم فعالیتهای بخش خصوصی، جلوگیری از تأثیر بیش از حد ساختار جنایی و افراد رشوه‌خوار در همه سطوح دولتی، هنوز هم به وجود نیامده است. در نتیجه جو سرمایه‌گذاری روسیه بسیار نامطلوب می‌باشد و در این رابطه سرمایه‌گذاران آمریکایی هیچ عجله‌ای برای اجرای پروژه‌های مهم اقتصادی ندارند.

سوم: پس از چند سال روسیه در مقابل آمریکا مؤدبانه ولی با خشونت ایستاد و در خصوص مشکلات سیاست خارجی اش «نه» گفت، ولی همزمان از کمک آمریکا و اعتبارات جدید سازمانهای مالی بین‌المللی که نقش رهبری آنها را آمریکا به عهده داشت امتناع نمی‌کرد. برای بسیاری در ایالات متحده آمریکا چنین عملی از طرف مغلوب «جنگ سرد» نشانه نابرابری است. همزمان خشونت آمریکا موجب فروش تسلیحات قابل رقابت باقی مانده روسیه به کشورهای شد که قبلاً در انحصار حکمفرمایی تولیدات نظامی آمریکا و همچنین کشورهایی که به طور سنتی دشمن آمریکا به حساب می‌آیند، گردید. (واکنشهای اخیر را در رابطه با فروش سیستم «C=300» دفاع موشکی پدافند ضد هوایی را به یاد می‌آوریم). واکنش شدید آمریکا موجب عملی ساختن تعهد روسیه نسبت به ساخت نیروگاه هسته‌ای در

ایران شد. در همین حال روسیه تحت فشار ایالات متحده آمریکا تنها به موقعیت خود در امور انمی جمهوری خلق کره لطمه زد و بلافاصله آمریکایی‌ها با عجله این «خلاء» را پُر کردند. امتناع روسیه از نقش شریک جوان و ساکت در اجرای نقشه‌های آمریکایی تجدید بنای کلیه سیستم‌های بین‌المللی، از جمله روابط نظامی - فنی در اروپا، تلاش در جهت شرکت فعالانه در حل و فصل اختلافات خاور نزدیک و عدم موافقت این کشور در رابطه با نقشه‌های ایالات متحده آمریکا در خصوص تشکیل میدان عملیات نظامی و دفاع ضد موشکی، طولانی شدن قرارداد منع تعرضات تسلیحاتی استراتژیک ۲^۱ و کنوانسیون منع سلاح شیمیایی، در وسایل ارتباط جمعی ایالات متحده آمریکا موقعیت نامناسبی به وجود آورده است.

چهارم: در ایالات متحده آمریکا یک نوع سوءظن نسبت به هر نوع همگرایی در فضای پس از شوروی در چارچوب CIS به وجود آمده است. در این رابطه آمریکا، روسیه را مقصر در بلندپروازی‌های امپراتوری نوع نوین می‌داند، زیرا در این مورد آنچه که برای روسیه اهمیت دارد ایجاد روابط دو جانبه با هریک از کشورهای CIS، بدون چاره اندیشیدن در خصوص خروج از بحران شدید اقتصاد، از بین بردن نسبی تشنجات انفجار آمیز اجتماعی و حل مشکل جمعیت روس‌زبان در بسیاری از کشورهای CIS، می‌باشد. علاوه بر این، تئوری «تهدید حاکمیت کشورهای خارج نزدیک» از طرف روسیه، خط‌مشی مهم وزارت امور خارجه ایالات متحده آمریکا و برگ برنده‌ای در دست متخصصان در مسائل ژئوپلتیک آمریکایی که امیدوار به تجزیه روسیه کنونی هستند شده است. در این راستا واکنش منفی به اتحاد روسیه و بیلوروسی نشان داده شده است. به همین دلیل بیانیه رسمی از طرق دستگاه رهبری کلینتون مبتنی بر حمایت از تمامیت ارضی روسیه از یک طرف و جلوگیری از هرگونه همگرایی در مرزهای شوروی سابق از طرف دیگر نشان دهنده مخالفت‌های آنان است. مشهورترین مقابله‌های مستقیم و غیرمستقیم آمریکا به شکل جلوگیری از اجرای پروژه‌های مشترک میان جمهوری‌های سابق شوروی و همچنین برقراری روابط منفی و کوشش در ایجاد عدم همگرایی مجدد سیاسی و نظامی آنهاست.

۱. مسئله تصویب قرارداد منع تعرضات تسلیحاتی استراتژیک ۲ امروز نباید کاملاً در چارچوب نظامی بررسی شود. علاوه بر این جهت مالی اجرای قرارداد - مشکل عمومی و مهم و تردید در مورد سناریوی مناسب توسعه روابط آمریکا - روسیه - می‌باشد.



باید گفت که تحکیم استراتژی «پلورالیسم ژئوپلتیکی» در اوراسیای پس از شوروی که از مدتها پیش در آمریکا مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفت، هیچ‌گونه واکنش ساده‌ای در انحراف تدریجی جامعه روسیه از توهم مربوط به احساسات هواداری آمریکا به وجود نیاورد. در اوایل سال ۱۹۹۳ در ایالات متحده آمریکا در بسیاری از کارها این فکر خطور کرد که روسیه دیر یا زود خواهان نقش ویژه در منطقه خواهد شد و بسیاری از کشورهای تازه‌استقلال یافته توان مقابله با این فشار را نخواهند داشت.^۱

سندرم ضد همگرایی آمریکا به‌طور عمده حامل کاراکتر ژئوپلتیک سنتی بود. دلایل این ایدئولوژی احتمالاً مربوط به زمان «جنگ سرد» می‌شود. به هر حال روشهای تأثیر آمریکا بر کشورهای CIS، متعجبانه اهتمام تدریجی سیاست خارجی شوروی را در دهه‌های ۶۰-۷۰ در خصوص ممانعت از همگرایی اروپای غربی به یاد می‌آورند. آمریکایی‌ها گویا فراموش کرده‌اند که همکاری‌های دوجانبه مساعد همسایگان در چارچوب فضای کلی اقتصادی، به‌عنوان نمونه اوکراین و جمهوری‌های ماورای قفقاز با روسیه، قدمت زیادی حتی بیشتر از تاریخ آمریکا را داراست. البته باید اعتراف کرد که آمریکا در شکل‌گیری سیاست خود «پلورالیسم ژئوپلتیک» در فضای پس از شوروی بسیار آگاهانه و هوشمندانه عمل می‌کند. برای آمریکایی‌ها مهم است که امکان تأثیر روسیه بر زمینه‌های باارزش اقتصاد را به وجود نیاورند، زیرا در این صورت مسکو می‌تواند میزان وابستگی خود را به اتحادیه‌های مالی غرب کاهش دهد.^۲

بدین ترتیب اگر با دقت بیشتر و با برخوردی بی‌طرفانه به ادعای آمریکا به روسیه توجه کنیم، واضح است که آمریکایی‌ها در واقع به‌طور عمده دارای یک کاراکتر احتیاطی هستند و به دلیل شرایط سخت ژئوپلتیکهای سنتی و منافع محدود ملی را پنهان می‌کنند، و این امر کاملاً طبیعی است. در واقع همه اینها کوششی برای تکمیل اهرمهای فشار بر روسیه و

۱. برای بررسی نمونه‌های زیادی از این کار مراجعه کنید به:

Bodie William. Moscow's Near Abroad. Security Policy in Post-Sovite Europe II Wash. D.C: National Defense University. Institute for National Strategic Studies. Mc Nair Paper 16. 1993 July.

2. Abraham S. Becker. Russia and Economic Intergration in the CIS, Sarvival. Winter 1997. pp.117-136.



کسب برگهای برنده برای مزایده سیاسی است. مشکلات برشمرده بالا، ازجمله اعلامیه‌های اصلاحی جدید استراتژی امنیت ملی ایالات متحده آمریکا (سال ۱۹۹۶)، هیچ‌گونه برخوردی با منافع حیاتی آمریکا ندارند. البته باید خاطر نشان ساخت که در این رابطه یک شرط را باید در نظر گرفت و آن اینکه چنانچه حکام آمریکایی ذینفعی بسیاری از کشورها را در نقش ثابتی که این کشور در تغییر ساختار روابط بین‌الملل در حال حاضر دارد مورد توجه قرار ندهند، بنابراین کوشش زمانی هم برای اجرای برقراری «آرزوهای آمریکایی» در سیاست خارجی و Pax Americana (صلح آمریکایی) جهانی بی‌نتیجه خواهد ماند.

زمان ثبات سیستم روابط بین‌المللی به گونه‌ای است که هیچ‌وقت اجازه به حکمرانی طولانی یک مرکز (گرچه حکمرانی طولانی در زمینه‌های مختلف داشته باشد) نمی‌دهد، مگر اینکه در اساس آن ایدئولوژی مذهبی، مالی - اقتصادی، تکنولوژی، اطلاعاتی - تبلیغاتی یا نیروی نظامی و ابزارآلات مختلف مؤثر در سیاست خارجی را داشته باشد. بنابراین چنین نتیجه‌گیری می‌شود که نحوه عمل آمریکا و روسیه در شکل‌گیری نظم نوین جهانی، متفاوت با تئوری مذکور است و بدین معنی است که تغییرات مخرب در سیستم روابط بین‌الملل ده‌ساله اخیر، وضعیت بلاتکلیفی استراتژی، بویژه در رابطه با عوامل تعیین‌کننده نقش و جایگاه روسیه در سیاست جهانی به وجود آورده است. طولانی شدن بحران در روسیه موقعیت منحصربه‌فردی به آمریکا در زمینه بررسی وضعیت و برنامه‌ریزی استراتژیکی در مدت زمان طولانی داد. ولیکن با وجود این فرصتها، منطق روند سیاسی برخلاف منطق شطرنج، حتی با وجود یک بازیکن قوی، هیچ‌گاه برخوردار از امتیاز کامل نیست. برحسب تصادف یکی از مسائل مهم از دست ندادن کنترل روسیه، نه تنها بر روند پویا بلکه بر تغییرات است. و این همان موضوعی است که محافل حکام ایالات متحده آمریکا بارها از آن ترسیده‌اند و می‌ترسند. اتفاقی نیست که نماینده وزارت امور خارجه روسیه در یکی از گزارشات خود به یکی از ارگانها درخصوص تقلیل کمکهای خارجی در ژانویه سال ۱۹۹۷ هم از طرف آمریکا و هم از طرف دیگر کشورهای کلیدی شکایت کرد. ازجمله اعلام کرد که: «در طول دوازده سال اخیر حجم کمکهای دولتهای خارجی به ۵۱٪ کاهش یافته است». در زمینه توزیع این کمکها عدم تعادلی به وجود آمده است تا آنجا که قسمت اعظم این کمکها متوجه خاور نزدیک است. این کمکها آنقدر کاهش یافته است که هزینه توسعه جاده شوسه شماره ۶۶ در واشنگتن بیشتر

از کمک به روسیه است. آمریکایی‌ها بیشتر از هزینه‌ای که به روسیه و آسیای مرکزی کمک می‌کنند، صرف تورهای مسافرتی به دریای کارائیب می‌کنند. کنگره باید موافقت کند برای اینکه روسیه سیاست خارجی فعال و مؤثری داشته باشد نیاز به اعتبار و پشتوانه مالی دارد. اکنون فعالیت‌های سیاسی روسیه در جهت آمریکا و اکثر دلایل نارضایتی را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱. اخیراً در محافل سیاسی روسیه نظریه‌ای وسعت یافته دال بر اینکه: ایالات متحده آمریکا سعی در شکل‌دهی نظم نوین جهانی دارد که هیچ تناسبی با آینده روسیه ندارد. بدین ترتیب ایالات متحده آمریکا توسعه ناتو به شرق را افزایش داده و تلاش می‌کنند سیستم امنیت اروپایی به وجود آورند که روسیه در صورت بروز «رفتار خوب» شریک آینده خوبی خواهد بود و در صورت «رفتار بد» یا برقراری رژیمی که منافع آمریکا را زیر پا گذارد، به وسیله دسته محافظ بهداشتی از کشورهای سابق، کشورهای که جزء پیمان ورشو بودند، کشورهای بالتیک و احتمالاً اوکراین از غرب جدا خواهد شد. با وجود این روند موجود، ولیکن بوش، بیکر و کهل به دلیل تعهدات اخلاقی این کار را انجام ندادند.

۲. نیرنگ‌های سیاسی آمریکا در کشورهای مسلمان هنوز هم برای روسیه غیرقابل درک است. از یک طرف فعالیت آشوب‌طلبی در مورد تهدیدات توسعه بنیادگرایی اسلامی صورت می‌دهد و از طرف دیگر در جهت تشکیل اولین دولت اسلامی در اروپا مساعدت می‌کند. همزمان از طریق غیرمستقیم و با وساطت عربستان سعودی، پاکستان و ترکیه عملیات جنگی اسلامی در جهت روسیه را تشویق و تحریک می‌کند. اطلاعات کافی در خصوص نقش آمریکا در ایجاد جنبش رادیکال طالبان در افغانستان گواه این مورد است.

۳. امیدهای اکثر محافل طرفدار غرب روسیه در خصوص اینکه ایالات متحده آمریکا در رأس اتحادیه غربی کمک‌های بی‌غرض و پُر حجم خود را طبق نقشه مارشال، به دلیل جریان ضررهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی که روسیه از پایان دهه هشتاد متحمل شده و منافی که غرب در نتیجه پایان جنگ سرد به دست آورد، برآورده نشد. کمک‌های موجود به روسیه گرچه مفید بود ولی پُر حجم نبود. قسمت اعظم سوبسید بلاعوض به جیب واسطه‌ها و رابزین‌های آمریکا ریخته می‌شد و قسمت دیگر - به صورت موازی منافع اقتصادی، نظامی - استراتژیکی آمریکا را تأمین می‌نمود. (به عنوان نمونه برنامه نان - لوگار در خصوص کاهش

تهدیدات هسته‌ای^۱). نوع دیگر مساعدت اقتصادی - به شکل وام‌های نامرتب ارگانهای مالی بین‌المللی بود - که در مطبوعات سیاسی روز چاپ می‌شد، به همین دلیل تأثیر جدی بر اقتصاد روسیه نداشت. وانگهی بتدریج که بدهی روسیه به ارگانهای مالی بین‌المللی بیشتر شد، عضو کلوپ لندن و پاریس گردید و تقاضای وی متناوباً در مورد تعویق بازپرداخت بدهی در مبادلات اقتصادی و سیاسی بود و این کشور را در موقعیت تحقیرآمیزی قرار داده و مبارزات سیاسی را در کشور تشدید و تدوین و طراحی برنامه‌ریزی‌های خروج از بحران را - که در این صورت می‌توانست از حمایت طیف وسیعی از نیروهای سیاسی برخوردار باشد - را مشکل ساخته است.

ضایعات روسیه به شکل خروج سرمایه‌های این کشور از طریق کانالهای منطقی، غیرمنطقی و تکنولوژی به غرب طی ۷-۵ سال اخیر بارها کمک خود را به صورت سوبسید و وام‌های بلاعوض به آمریکا و اروپای غربی افزایش داده‌اند. طبق ارزیابی کارشناسان تنها در بانکهای غربی، بیش از ۵۰ میلیارد دلار متعلق به اتباع و بازرگانان روسی است که این ابزار هیچ‌گاه برای برقراری مجدد روسیه به کار برده نمی‌شوند. یک سپرده دیگر هم که متعلق به روسهاست و از اموال غیرمنقول است درآمد غرب از توریستهای روسی است.

۴. در زمینه سرمایه‌گذاری همکاری جدی وجود ندارد. انتظار ورود سرمایه‌های اساسی و تکنولوژی عالی آمریکا به روسیه و همکاری آنها با کارگران متخصص، موهوم و رؤیایی است. از دو میلیارد دلار سرمایه‌ای که از آمریکا (در اواسط سال ۱۹۹۶) وارد کشور شد، ۵۰٪ از آن صرف تجهیزات ساختمان و تشکیلات اداری آمریکا در روسیه شد (یعنی در واقع سرمایه‌گذاری آمریکا بر روی خودش بود) و هیچ‌گونه مشکلی از بحران مالی در روسیه را حل ننمود. علاوه بر این سرمایه‌گذاری آمریکایی دارای کاراکتر تولیدی است که عملاً در جهت تحکیم روسیه به عنوان منبع تأمین مواد خام غرب می‌باشد، در ضمن آمریکا در

۱. در ابتدای سال ۱۹۹۱ سناتورهای مستفزی همچون نان (دمکراتی از ایالت جورجیا) و لوگار (جمهوری‌خواهی از ایالت ایندیانا) قانونی در خصوص کاهش تهدیدات هسته‌ای شوروی با هدف اجرای سریع توافق‌نامه‌های منعقد شده قبلی در زمینه کنترل بر تسلیحات شوروی سابق در روسیه، ایجاد نمودند. این قانون (Public Law 102-222) تحت عنوان «برنامه مساعدت در کاهش تهدیدات هسته‌ای» یا «برنامه نان - لوگار» وزارت دفاع آمریکا را وادار نمود که در ابتدا ۴۰۰ میلیون دلار جهت مساعدت در حمل و نقل، تأمین امنیت و کاهش تسلیحات هسته‌ای در آمریکا و همچنین همکاری در جلوگیری از توسعه سلاح کشتار جمعی، اختصاص دهد.

چارچوب تأمین امنیت انرژی خود، انتخاب رشته‌های نفت و گاز روسیه را در اولویت قرار داد. همزمان قسمت اعظم سرمایه‌گذاری‌های آمریکایی در بازار اوراق بهادار روسیه اغلب حامل کاراکتر احتکاری بود. در این رابطه آنها به‌طور غیرمستقیم تورم پولی در کشور روسیه را تحریک و تشویق کرده و به‌طور مؤثر بر حفظ قیمت بالای دلار تأثیر می‌گذاشتند.

۵. در زمینه اوضاع سیاست خارجی، بیشترین مساعدت به روسیه بر اساس توقف موقت عملیات مقدماتی «جنگ سرد» - اصلاحات جکسون - بنابه خواهش سران کاخ سفید، در کنگره آمریکا می‌باشد. با تشکیل کمیته هماهنگی کنترل بر صادرات کشورهای سابق شوروی، پیشنهاد آشکار بودن مفاد قراردادهای بازرگانی بین کشورها (به بهانه مبارزه با توسعه تسلیحات کشتار جمعی) مطرح می‌شود.

با توجه به اینکه صادرات روسیه به آمریکا شامل مواد خام می‌باشد (۹۰٪ از حجم صادرات) بنابراین این تهدید وجود دارد که بر روی دیگر محصولات مهم داخلی با نیرنگ با قیمت‌های بسیار کم معامله شود. همزمان ایالات متحده آمریکا می‌کوشند از صادرات بسیاری از کالاهای عالی تکنولوژی که می‌توانند در رقابت با تولیدات آمریکایی موفق شوند، جلوگیری نمایند. (به‌عنوان نمونه تسلیحات، اورانیوم غنی شده و مواد هسته‌ای). بدین ترتیب اگر مصلحت بلندمدت این نوع معامله از نظر دور بماند، باید خاطر نشان ساخت که بخاطر تبعیض قائل شدن نسبت به محصولات در بازار آمریکا، نه تنها «Minat» روسیه طی سه سال (۹۴-۱۹۹۲) از بین رفت، بلکه عملاً ۴۰۰ میلیون دلار نیز به دیگر رقبای آمریکایی ضربه وارد ساخت. برای مقایسه یادآور می‌شویم که بیشتر هزینه بودجه فدرال آمریکا طبق برنامه نان - لوگار، صرف تأمین امنیت هسته‌ای می‌گردد، به‌عنوان نمونه در سال ۱۹۹۶ حدود ۲۸۰ میلیون دلار صرف این کار شد.

با ایجاد توازن، می‌توان گفت که ادعای روسیه به آمریکا بیشتر جنبه قانع‌کننده‌ای دارد، در واقع مهمترین آنها - تشخیص موانع در راه‌های سودمند همگرایی روسیه با غرب است - موضوعی که در پشت میز مذاکره سیاسی آسانتر به دست می‌آید تا در بازارهای جهانی و در شرایط تقسیم کار و رقابت جهانی. البته همه این ادعاها، چنانچه روابط بین دو کشور عملاً به صورت متحد یا شریک باشند قانونی خواهند بود و روسیه بهتر درک خواهد شد. طبیعی است که ایالات متحده آمریکا تنها روی منافع شخصی خود با موقعیت نیرومندی پافشاری

می‌کند و تمایلی به در نظر گرفتن منافع روسیه ندارد و همین عامل عینی است برای طولانی شدن بحران روسیه و همچنین واقعیات و حقایق سخت «بازی» همان «جامعه‌باز» کشورهای دموکراسی است که روسیه در حال تلاش برای رسیدن به چنین جامعه‌ای است.

در این موقعیت دشمنان و دوستان پایداری وجود ندارند، بلکه منافع پایداری وجود دارد، و این قضیه را نه تنها محافل بالای حکومت روسیه درک می‌کنند، بلکه محافل وسیعی از کارفرمایان و بانکداران روسی نیز بخوبی می‌فهمند. بسیاری از این موقعیتهای نابرابر در روسیه همچنین مربوط به عدم استفاده این کشور از تجربیات روزمره بین‌المللی است. به عنوان نمونه چین از هر اهرم جدی برای تأثیر بر آمریکا در کلیه منافع موجود خود استفاده می‌کند.

اگر به همکاری مشترک روسیه و آمریکا از این زاویه توجه شود، بنابراین در نظر اول متوجه می‌شویم که بجز عامل هسته‌ای برای روسیه برگ برنده‌ای در مزایده سیاسی با شرکای ماورای اقیانوس وجود ندارد. در این رابطه باید یادآور شد که در دهه ۹۰ روسیه عملاً میراث شوروی را در سازمان ملل متحد به تازاج داد و در نتیجه به تبدیل شورای امنیت این سازمان به ضمیمه سیاسی ناتو کمک کرد. روسیه در تغییر نقش سازمان امنیت و همکاری اروپا در جهت مخالف ناتو در سیستم امنیت اروپایی موفق نمی‌شود و همین خود وضعیت دولتهای اروپایی را بهتر می‌کند. اهرمهای سنتی تأثیر آمریکا بر جهان عرب، کشورهای آفریقایی، آمریکای لاتین و حوضه کارائیب (بهترین نمونه - کوبا) از بین رفته‌اند. البته اجرای واریانت قدیمی سیاست ضدآمریکایی مطرح نیست. ولیکن در چارچوب «بازی‌های» مقابله‌های جهانی آمریکا و کشورهای جهان سوم، روسیه می‌تواند نقش «واسطه خصوصی» را ایفا نماید و حداقل درک مهربانانه‌ای را در میان محافل میانه‌روی آمریکا به دست آورد و به توسعه‌طلبی آمریکا در بسیاری از کشورهای نگران، از جمله، کشورهای مناطق آسیا - اقیانوس آرام خوشامد بگوید.

فعالیت سیاسی کنونی روسیه در کشورهای مناطق آسیا - اقیانوس آرام، و خاور نزدیک، خط مشی همکاری عملی با جمهوری خلق چین، هندوستان و ایران است، - این اقدام کاملاً قانونی است و نه برکسی پوشیده است، نه بر آمریکا.

روسیه نباید با در نظر گرفتن منافع خود در جهت دریافت حق‌السهم و سود اقتصادی و

سیاسی، از ادامه مساعدتهای مالی و صنعتی که توسعه‌دهنده تسلیحات کیفی کشور هستند امتناع نماید. در این صورت برای همه جهان سوم، بویژه قسمتهای محروم آن، روسیه می‌تواند آلت‌رناتیو قابل قبول «ارزشهای دموکراسی آمریکایی» گردد. به نظر ما چنین ایده‌ای می‌تواند «نظریه توسعه پایدار» باشد که در وهله اول، موضوع توسعه اقتصادی - اجتماعی قرار می‌گیرد.

ساختار منابع تهدیدات دوجانبه امنیت ملی فدراسیون روسیه و ایالات متحده آمریکا

چنانچه در تعیین کاراکتر احتمالی روابط روسیه - آمریکا در آینده کوشش شود، به نظر ما باید منابع اساسی تهدیدات بالقوه برای امنیت ملی دو کشور را از طرف یکدیگر، دور ساخت. براساس «توازن استراتژیکی» پارامترهای زیر را پایه قرار می‌دهیم:

۱. توانایی ضربه غیرقابل قبول وارد کردن به شکل نزاع هسته‌ای؛
 ۲. توسعه بلوکها و شوراهای نظامی در ضربه‌زدن به امنیت ملی طرف دیگر؛
 ۳. تناسب سطح قوای نظامی؛
 ۴. تکمیل کیفی تسلیحات؛
 ۵. ضربه زدن به یکپارچگی دولت و تمامیت ارضی کشور، تحریک نیروهای تجزیه طلب در اشکال منظمه‌ای، ملی و مذهبی؛
 ۶. ادعاهای مرزی و تنازعات؛
 ۷. جنگهای محلی یا منازعات تسلیحاتی در نزدیکی مستقیم با مرزهای ملی یا منابع تأمین استراتژیکی که می‌توانند «به طرف دیگر» هدایت شوند؛
 ۸. مساعدت در توسعه تکنولوژی‌های عالی نظامی در بین مخالفان و رژیمهای غیردوست بالقوه؛
 ۹. لطمه زدن به منابع اقتصادی و فشار اقتصادی، از جمله از طریق تأثیر بر خط‌مشی ارگانهای بین‌المللی؛
 ۱۰. انواع مختلف مزاحمت و مداخله در امور داخلی کشورها.
- با ارزیابی هوشمندانه موقعیت، نباید گفت که توازن پارامترهای مذکور و دیگر

پارامترها در حال حاضر به نفع آمریکا به وجود آمده است، زیرا که موضوع عادی سازی فعالیت‌های همه سازمان‌های سیاست خارجی با اهمیت خاصی در دستور کار سیاست خارجی روسیه مطرح می‌شود و در این خصوص اجرای «طراحی‌های» زدوبندها در زمینه امنیت ملی با حداقل هزینه از جمله در زمینه اصلاحات نظامی ضروری می‌باشد.

چنانچه تهدیدات بالقوه‌ای از طرف کشور ما (روسیه) برای کشورهای شریک ماورای اقیانوس وجود داشته باشد در ارتباط با پارامترهای شماره ۱ (عامل هسته‌ای)، شماره ۷ (به‌عنوان نمونه تأثیر در منازعات خاورمیانه) شماره ۸ (مساعدت به توسعه تکنولوژی عالی نظامی) می‌باشند که حتماً بهای شرکت آمریکا در مناقشات کشورهای جهان سوم را به هر طریقی افزایش می‌دهد. ولیکن اگر دقیق‌تر به قضیه توجه کنیم، به استثنای عامل هسته‌ای، روسیه هیچ دلیل دیگری برای وخامت رابطه با ایالات متحده آمریکا را در اختیار ندارد. شاید این همان دلیلی است که «سوءظن» را از روسیه دور کرده است. حتی مسائل حساس و ذره‌بینی برای آمریکا همچون منازعه خاور نزدیک یا واگذاری برخی از فنون نظامی روسیه و از جمله تسلیحات کشتار جمعی به کشورهایی چون جمهوری خلق چین، جمهوری خلق کره، ایران، عراق و لبنان (که دقیقاً زیر نظر آمریکا هستند) سریعاً می‌توانند تهدید بیشتری را برای امنیت ملی روسیه (به دلیل نزدیکی مراکز منازعه و خود کشورها به مرزهای این کشور) ایجاد نمایند تا برای آمریکا.

بی‌خود نیست که ایالات متحده آمریکا با رغبت بیشتری به همکاری با روسیه در این زمینه‌ها که تهدیدات بالقوه‌ای برای آنها به وجود می‌آورند، نشان می‌دهند، مثل (پارامترهای شماره ۱ و ۸) و رسماً پتانسیل خاور نزدیک دیپلماسی روسی را به منظور حل و فصل اختلافات اعراب - اسرائیل از حساب نمی‌اندازند.

از طرف دیگر ایالات متحده آمریکا طبق هریک از ۱۰ پارامتر مذکور از پتانسیل کافی برای تأثیر بیشتر در روسیه برخوردارند. در نقشه نظامی این موضوع نه تنها عامل تکمیل تئوری استراتژیک هسته‌ای است، بلکه باعث توسعه ناتو در شرق، با تغییر کمی آن متناسب با تسلیحات معمولی خواهد شد.

همچنین باید در نظر داشت که حتی سیاست‌های ایالات متحده آمریکا در زمینه عدم توسعه تسلیحات کشتار جمعی و تجارت اسلحه همیشه بیانگر استاندارد دوگانه‌ای بوده است.



آمریکایی‌ها و دیگر کمپانی‌های غربی زمانی اقدام به ایجاد پتانسیلی برای تولید سلاح شیمیایی در عراق و در گذشته هم - در زمان شاه - ایران را به تکنیکهای نظامی خود مجهز می‌کردند. اعتراف مشاور رئیس‌جمهور آمریکا، لیک، در خصوص امنیت ملی در دسامبر سال ۱۹۹۶ در مجلس سنا، در مورد این عامل که «تصمیم محرمانه کاخ سفید در جلوگیری نکردن از تحویل اسلحه ایران به مسلمانان بوسنی و هرزه‌گوین در سال ۱۹۹۴ در شرایط تحریم بین‌المللی، یک اشتباه بود»، یک‌بار دیگر تأییدکننده این استاندارد دوگانه است. چنانچه صحبت بر سر منافع آمریکا باشد (حتی گاهی اوقات به دروغ)، آنها آماده فریب دادن جامعه خود و هم کشورهای خارجی هستند. (ایران‌گیت را بخاطر بیاوریم).

روسیه با حفظ توانایی ضربه زدن به آمریکا طبق پارامتر شماره ۱ و به‌عنوان دولتی نظامی می‌تواند در برنامه‌ریزی آینده روابط دو کشور را خارج از چارچوب زمینه‌های تسلیحات استراتژیکی برنامه‌ریزی کند همین موضوع باعث می‌شود که برای روسیه نه تنها نکات مثبتی بلکه بسیاری از نتایج چندبُعدی و مرکبی را نیز در رابطه با برنامه توسعه روابط دو جانبه به وجود می‌آورد. با این همه باید خاطرنشان ساخت که کارهای فعال آمریکا در زمینه‌های میدان عملیات دفاع ضد موشکی با وجود سیستم مؤثر تسلیحات عالی نظامی و در اختیار داشتن اطلاعات نظامی، در ده سال آینده، به‌طور قابل ملاحظه‌ای می‌تواند پتانسل هسته‌ای اخیر روسیه را بی‌ارزش نماید. کاراکتر کیفی قوای تسلیحاتی ایالات متحده آمریکا (پارامتر شماره ۴) امروزه، سریعتر از دیگر سیاستها تغییر می‌یابد، تا آنجا که آهنگهای مقررات جدید سیستمهای تکنیکی در امور نظامی با تحولات اطلاعاتی و محرکهای قوی رشد یافته‌اند. دلیل برخورداری از چنین پتانسیلی، ممکن است توأم با تجدیدنظر امکانات و مطابق با رشد تمایلات مداخله‌گری و تأثیر بر دیگر کشورها باشد که منجر به کشاندن آنها به جنگ و منازعات محلی می‌شود.

عدم ارزیابی واقعی تأثیر عملیات جنگی با کمک اسلحه براساس تکنولوژی جدید و سرمایه‌گذاری در این زمینه آمریکا را در جنگ خلیج فارس و بحران یوگسلاوی به منصفه ظهور رسانید.

از طرف دیگر، در شرایط بحران اجتماعی و غلیان سیاسی، عملاً انحطاط کیفی قوای تسلیحاتی رخ داد، که جنگ چچن گواه آن است. طی سالهای اخیر در روسیه، حیثیت خدمت



نظامی شدیداً سقوط کرد. ارتش روسیه چنین تحقیری را از طرف دولت خود در رابطه با خود در طول تاریخ چندصدساله روسیه ندیده است. در این شرایط برای ارتش این تصور ایجاد شده است که دولتش به شکل بسیار نابرابری به فقر و تنگدستی آن می‌اندیشد. تنها زمانی که قدمهای اولیه در تعیین نظریه رفرم نظامی برداشته شد، اختلاف نظرات جدید نیز کشف شدند. علاوه بر این، در رابطه با دیگر تهدیدات بالقوه، باید خاطر نشان ساخت که در ایالات متحده آمریکا نیروهای متنفذی وجود دارد که ذی‌نفع در عدم همگرایی (واگرایی) و منطقه‌گرایی روسیه می‌باشند (پارامتر شماره ۵). در سطح غیررسمی ادعاهایی نسبت به پنج جزیره قطب شمال فدراسیون از جمله، جزیر ورنگل مطرح می‌شوند و در سطح گسترده‌ای واریانتهایی در مورد خریداری سیبری (همان‌طور که زمانی در مورد آلاسکا انجام شد)، مورد مذاکره قرار می‌گیرد (پارامتر شماره ۶). بیهوده نیست که ایالات متحده آمریکا در آن زمان بلافاصله (اکتبر سال ۱۹۹۱) موافقت‌نامه‌ای را میان آمریکا و شوروی در مورد مرزبندی دریایی به تصویب رساندند. زمانی ایالات متحده آمریکا نهایت کوشش خود را در ایجاد مشکل «در اراضی شمالی»، همکاری دوجانبه ژاپن و روسیه به کار می‌گرفتند و همین امر امروز مانع راههای نزدیکی روسیه با همسایگان شرقی خود و تحکیم موقعیت این کشور در منطقه آسیا - اقیانوس آرام شده است.

همزمان ایالات متحده آمریکا با قرار دادن اهرمهای تأثیر مخفی، از جمله از طریق واسطه‌ها و متحدانی (همچون عربستان سعودی، ترکیه، پاکستان و سایر کشورها)، در مناطق مسلمان‌نشین روسیه، و همچنین با استفاده از اعتبار خود در ارگانهای بین‌المللی (سازمان ملل متحد و شورای امنیت و همکاری اروپا و غیره) عملاً نقش فعالی را در مناطق منازعات همچون چین، بین تاجیکها، ارمنستان - آذربایجان، گرجستان - آبخازیا، که به قول سیاستمداران آمریکا برخورد مستقیم با منافع مهم و حیاتی روسیه دارند، ایفا می‌نمایند. (پارامتر شماره ۷).

طی سالهای پرسترویکا و به وجود آمدن CIS، ایالات متحده آمریکا با کمک ارگانهای غیردولتی و دولتی دروغین خود، زیربناهای جداگانه‌ای (شعبات مالی، اتحادیه‌های نمایندگی جمهوری و احزاب دموکرات، سیستم تحمیل‌گر سیاسی و اقتصادی دفاتر آمریکایی، مجتمعهای فوق ملیتی و بانکها، شعبات «دولتی» وسایل ارتباط جمعی و تحریرات

اجتماعی - سیاسی) که تأمین‌کننده منافع آنها و مداخله آشکار در امور داخلی روسیه می‌باشد، تشکیل داده‌اند (پارامتر شماره ۱۰). نباید فراموش کرد که قسمت اعظم پتانسیل فکری روسیه، امروزه به دلیل وضعیت نامساعد بسیاری از مراکز و آکادمی‌های سیاسی و اقتصادی، عملاً روی تحکیم نفوذ آمریکا کار می‌کنند. بسیاری از روزنامه‌نگاران و کارشناسان روسی در رابطه با منافع آمریکا، گاهی اوقات حتی منافع روسیه را فراموش می‌کنند. واکنش اجتماعی نسبتاً سریع در تفسیر وسایل ارتباط جمعی در رابطه با روند اتحاد با بیلوروس، یادآور این موضوع است. نتیجه این بحران سیستماتیک اجتماعی، تأییدی بر انحطاط ارزشها و جهت‌گیری ادارات دولتی است. تغییر این موقعیت تنها در نتیجه خروج از بحران اقتصادی - اجتماعی، عادی شدن زندگی و تحکیم موقعیت دولت روسیه امکان‌پذیر است.

یکی از عوامل مهم درک نابرابر چشم‌اندازهای واقعی روابط روسیه - آمریکا، حفظ «انعطاف‌پذیری» عده‌ای از نخبگان سیاسی - اجتماعی، و علمی - میهنی در دو کشور می‌باشد. ضمناً این عامل، هر قدر که به صورت ضدونقیض بروز کند، تهدید بالقوه‌ای برای ایالات متحده آمریکا، به دلیل ارزیابی نادرست این کشور از حساسات واقع‌گرایانه در جامعه روسیه، به‌شمار می‌آید.

بنابه مصلحت، برخی از سیاست‌شناسان آمریکایی، اجرای نقشه جدید مارشال را در روسیه مورد بحث قرار می‌دهند. واضح است در زمان اخیر توجه به چنین تحولی در روابط دوجانبه رشد یافته است.^۱ مهمترین نکته جدید در مقاله ویس این می‌باشد که وی پیشنهاد می‌کند: باید پذیرفت که روسیه بخاطر نقشه جدید مارشال می‌تواند مجدداً قسمت نفوذی گذشته خود را بازسازی نماید. سؤال مهم در اینجا عبارت است از: آیا همین روسیه در آینده دوست آمریکا خواهد بود یا خیر و آیا نوسازی نفوذ مجدد روسیه تأثیری در حل چنین مسائلی خواهد داشت؟ در این رابطه است که بسیاری از نمایندگان نخبگان اقتصادی غربی، ارزیابی می‌کنند، که روسیه پس از دوران افت شدید اقتصادی، زمانی را برای «اوج مجدد» اقتصاد خود شروع کرد، که همان‌طور که بسیاری از نمونه‌های تاریخی نشان می‌دهند، از یک طرف بیانگر پتانسیلی برای رشد اقتصادی و از طرف دیگر مبارزات سیاسی را در اینک، کدام

۱. مقاله سیاست‌شناسان مشهور آمریکایی چارلز ویس تحت عنوان:

«Eurasian Letter: A Marshall Plan we can Afford»// Foreign Policy. Spring 1997.

نیروهای سیاسی می‌توانند «زین‌کننده» این صعود باشند و به‌طور واقعی، نه‌ظاهری، قانونیت سیاسی - اجتماعی را کسب کنند، بود. ضمناً اشاره می‌گردد که حجم مستقیم دارایی‌های مالی طبق برنامه مارشال، جدای از بودجه آمریکا، حجم بسیار کمی بود که طبق قیمت‌های امروز شامل کمتر از ۱/۵٪ GDP ایالات متحده آمریکا بوده است. در ضمن بسیاری از درآمدها هم در بلندمدت حاصل می‌شد. مشکل واقعی، محدود شدن سرمایه آمریکا در تقویت تشکیلات زمان جنگ و بی‌نظمی سیستم پولی پس از جنگ در اروپا بود که به‌طور کلی تأمین‌کننده رشد اقتصاد اروپایی بود.

همچنین باید خاطرنشان ساخت که با وجود کاهش نسبی حجم تجاری دوجانبه روسیه و آمریکا (۷ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۶)، ایالات متحده آمریکا به‌عنوان اهرم‌های فشار بر روسیه (پارامتر شماره ۹) در زمینه اقتصادی، بویژه از طریق تأثیر بر خط‌مشی سازمان‌های بین‌المللی مثل: صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، کلوب‌های پاریس و انگلیس اعتباردهندگان به روسیه، سازمان تجارت جهانی و کمیته هماهنگی اجرای کنترل بر صادرات در کشورهای شوروی سابق، قرار گرفته‌اند. علاوه بر این قانونگذاری داخلی آمریکا (ضد دامپینگ، اصلاحات جانسون، نیک، ماده ۳۰ قانون تجارت) آمریکا همیشه می‌تواند به‌عنوان مانعی در راه صادرات روسیه باشد و در غیراین صورت شامل مکانیزم تحریم تجارت اقتصادی به نوع کوبایی می‌شود.

زمینه‌های اصلی همکاری سازنده روسیه و آمریکا

لازم به یادآوری است که همه نظریات در خصوص شراکت، پس از شوروی، دارای دو عیب و نقص عمومی هستند. اولاً، موضوع مشخص شراکت وجود ندارد، در نتیجه آنچه که از شراکت برداشت می‌شود یک موضوع عام می‌باشد، یعنی شامل همه چیز می‌شود، یا حداقل، اکثر زمینه‌های همکاری مشترک بین دولتی است، در نتیجه آنچه که به وجود می‌آید خیال‌واهی در تکمیل منافع دو کشور است. دوماً، شراکت «در همه جهات» اوضاع و شرایط یکسانی را برای شرکاء در نظر نمی‌گیرد، که روسیه پس از شوروی معتقد است نباید چنین باشد، زیرا این بدین معنی است که همکاری نه بر توازن قوا، بلکه بر توازن منافع همراه است و

در درک پس از شوروی این کار عملاً به معنی «طعمه گشودن» منافع آمریکا بر روی منافع ملی روسیه است.^۱

طبیعی است که برابری (حقوق برابر) مشارکت روسیه - آمریکا امکان پذیر نیست، زیرا در حال حاضر روسیه برخوردار از منافع نیست که با منافع آمریکایی برابری کند و حتی ذخایری هم برای دفاع از آنها ندارد. ولیکن برابری حقوق مشارکت در دیگر زمینه‌های احتمالی که دوطرف دارای امکانات برابر، یا حداقل برابری سطح منافع، یا منافع طرف دیگر طوری باشد که برخورد و اختلافات موجود منفعی را تغییر دهد، امکان پذیر می‌باشد.

همان‌طور که گفته شد در شرایط کنونی برای روسیه تنها نقشه عملی، عامل هسته‌ای است که می‌تواند یگانه اساس بنیادین توسعه پایدار روابط دوجانبه با آمریکا در بلندمدت باشد، از جمله: حل مشکلات موجود تسلیحاتی، عدم توسعه سلاح کشتار جمعی و سایر وسایل توزیع آن.

جدای از تجربه‌هایی که در این زمینه وجود درد، روسیه و آمریکا از لحاظ تئوری و عملی به دلیل اوضاع هسته‌ای خود، ذی‌نفع در اقدامات مشترک در زمینه‌هایی همچون: تحکیم نظام عدم توسعه، از جمله اعمال مجازات اقتصادی، سیاسی و غیره علیه رژیمهای متجاوز و در موارد استثنایی وارد آوردن فشار به آنها می‌باشد. در توسعه‌های بعدی مکانیزمهای چندجانبه‌ای همچون: تکمیل سیستم ضمانت آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، تحکیم سیستمهای ملی و بین‌المللی کمیته هماهنگی اجرای کنترل بر صادرات در کشورهای شوروی سابق، لازم و ضروری است.

در دنیای کنونی، سایر مبارزه‌طلبی‌های بشریت با کارا کتر فوق‌ملیتی جهانی وجود دارند. در این زمینه همچنین ذی‌نفعی دو کشور (روسیه و آمریکا) در مقابله با آن از طریق

۱. میزان اختلاف میان توازن قوا و توازن منافع در تفسیرهای سیاست‌شناسان آمریکایی در کتاب مارشال برمنت تحت عنوان: *Reaching out to Moscow. From Confrontation Cooperation* به‌طور کلی برای «دموکراسی روسیه» مساعد ارزیابی می‌شود، نویسنده در این کتاب می‌کوشد. اساس تجارت ژئوپلتیک را میان کشور مغلوب و کشور فاتحی که فعلاً امکان ندارد به‌طور رسمی پیروزی خود را مورد ارزیابی قرار دهد، شکل دهد. به‌نظر برمنت، منافع روسیه براساس اقتصاد خواهد بود، پس معلوم می‌شود که اهداف ژئوپلتیک آمریکا حاصل خواهند شد، و راه‌یابی روسیه به منافع سرمایه جهانی در عوض توافق با توازن نیروی منطقه‌ای به نفع ایالات متحده امکان‌پذیر خواهد بود. نگاه کنید به: New York. Praeger, 1991

تلاشهای مشترک مورد بررسی قرار می‌گیرد. از میان جهت‌گیری‌های همکاری - مبارزه با سازماندهی بزهکاری و خیانت، توزیع غیرقانونی مواد مخدر، تروریسم بین‌المللی، آلوده‌سازی محیط زیست و همچنین صلح و حل و فصل اختلافات منطقه‌ای - اولویت می‌باشند.

با در نظر گرفتن موقعیت واقعی روابط روسیه - آمریکا متأسفانه، تاکنون اساس اقتصادی محکم و پایداری به وجود نیامده است. گرچه ممکن است ایجاد مکانیزمهای حقوقی و سازمانی، از جمله اقدام فعالانه کمیسیون بین دولتی روسیه - آمریکا در زمینه همکاری اقتصادی و تکنولوژی از سالهای گذشته که در رأس آن معاون رئیس‌جمهور آمریکا، گور، و رئیس شورای وزیران روسیه چرنومردین قرار دارد، ایجاد امیدواری نماید. علاوه بر این باید خاطر نشان ساخت که سرمایه آمریکا، میدان عملیات استراتژیکی در غالب (شعبات و نمایندگی‌های شرکتها و بانکها، شرکتهای جداگانه حقوقی، سرمایه‌ای - واسطه‌ای، اطاقهای بازرگانی و مراکز تجاری)، در راستای تعرض مالی به روسیه، شده است. همه سؤاها به این ختم می‌شوند که: چه زمانی و در چه شرایطی - و برای چه اهدافی از این پتانسیل می‌توان بهره‌گیری کرد.

در دید اول خط مشی متناقض آمریکا نسبت به روسیه از اینجا مشخص می‌شود که با وجود همه اقدامات متعادل سرمایه‌گذاری آمریکایی در روسیه در جهت حمایت از رفرم اقتصادی این کشور و پیوستن آن به اقتصاد جهانی (البته در شرایط ایجاد شده توسط غرب) ولیکن در محافل بالای سیاسی ایالات متحده آمریکا، این اقدام را به‌عنوان بهترین و دبیعه در تأمین امنیت ملی خود، مورد بررسی قرار می‌دهند. «اعلامیه مشترک در خصوص ابتکار اقتصادی روسیه - آمریکا» امضاء شده توسط رؤسای جمهور ایالات متحده آمریکا و روسیه در ۲۱ مارس سال ۱۹۹۲، گواه این ادعاست. در این رابطه اندیشه سیاست‌شناس مشهور آمریکایی و سردبیر مجله «فارن پالسی» مینس، در این مورد که غرب از ابتدا روی تبدیل روسیه پس از شوروی به شریک با ارزش استراتژیکی برنامه‌ریزی نکرد، همان‌طور که این کار را پس از جنگ جهانی دوم با مغلوبین جنگ، آلمان و ژاپن، انجام داد، جالب توجه است. ضمناً، مینس معتقد است که عدم این کار، در این رابطه است که ایالات متحده آمریکا

می‌ترسید که همگرایی سریع و ارزنده روسیه در سیستم مرکزیت آمریکایی و همکاری مشترک سیاسی و اقتصادی ثبات ساختار ضعیف این سیستم را به هم می‌زند.^۱ به همین دلیل ایالات متحده آمریکا از همکاری مشترک بیش از حد، با جمهوری خلق چین فرار می‌کند و ترجیحاً طبق نقشه «رقیب - شریک» با پاکستان معاشرت می‌کند.

در این ارتباط، امکان انتخاب شریک اقتصادی آینده برای روسیه محدود خواهد شد. به نظر ما، کشورهای اروپایی، مناطق آسیا - اقیانوس آرام، و کشورهای مستقل مشترک‌المنافع با وجود همه امکانات، در آینده بتوانند نقش آمریکا را در روابط اقتصادی بین‌المللی روسیه ایفا نمایند. این کشورها اخیراً از سرمایه‌گذاری‌های بالای علمی - تکنیکی و دیگر منابع بالقوه‌ای که برای بازسازی مجدد اقتصاد روسیه لازم است، برخوردار هستند. علاوه بر این در ساختار جدید در حال رشد روابط اقتصادی بین‌المللی (دوره‌های سازمان تجارت جهانی) منافع دو کشور یکسان می‌باشند، هرچند بحران کنونی روسیه، ظاهر این چشم‌انداز را تحریف می‌کند. در حال حاضر حجم گردش کالای ایالات متحده آمریکا، سومین مقام را پس از اوکراین و آلمان در فهرست شرکای بازرگانی خارجی روسیه به خود اختصاص داده است. بنابه آمار گمرکی، سهم آمریکا در صادرات روسیه در سالهای ۹۶-۱۹۹۴، نسبتاً ۵/۵٪ و ۵/۴٪ و در واردات ۵/۶٪ - ۵/۴٪ بوده است، در حال حاضر شرایطی برای دوبرابر کردن گردش کالا تا سال ۲۰۰۰ و کشاورزی آن به سطح ۱۵ میلیارد دلار وجود دارد. به مراحل تهیه و تدوین پروژه‌های سرمایه‌گذاری مبلغی در حدود ۳۰ میلیارد دلار اختصاص داده می‌شود، که بسیاری از این پروژه‌ها به دلیل عدم ثبات سیاسی در کشور روسیه اجرا نمی‌شوند. علاوه بر این باید متذکر شد که سرمایه ملی روسیه بدون رخنه فعالانه در بازار دینامیک آمریکا، از جمله به صورت تشکیل شعبات گروهی صنعتی - مالی روسیه در آمریکا، مشکل بتواند انتظار احراز موقعیت قابل رقابت در اقتصاد جهانی را داشته باشد. ضمناً، طبیعی است که نقش آلمان، هند و «بیرهای آسیایی» توسعه یافته، همچون منطقه اقتصادی چین و همچنین کشورهای CIS از نظر سنتی برای روسیه بسیار مهم هستند.

1. Maynes Charles William. Bottom- UP Foreign Policy// Foreign Policy. Fall 1996. p.43.

مانور ژئوپلتیکی روسیه در خصوص روابط روسیه - آمریکا در حال حاضر نشانگر یک ویژگی کلی است. از یک طرف با توجه به مشکلات روزافزون در مرزهای جنوبی کشورهای آسیای مرکزی پس از شوروی، پیروی از منطق آمریکایی، که طبق آن روسیه باید به عنوان یک مخالف سیاسی - نظامی اسلام‌گرایی عمل نماید، عملاً یک خودکشی و یا حداقل، غیبت سیاسی است. از طرف دیگر، امکانات اجرای آلترناتیو سیاسی روسیه محدود می‌شود. روسیه در حال حاضر فاقد سیستم روابط متحدانی است که بتواند در مقیاس معین، وخامت روابط با غرب را جبران نماید، به عنوان نمونه: شراکت معتدل با جمهوری خلق چین و ایران برای این کار کاملاً کافی است. روسیه فعلاً هم از نظر حمایت سیستم مالی و هم در برنامه‌های همکاری دوجانبه اقتصادی - تجاری به غرب وابستگی شدید دارد. علاوه بر افزایش وابستگی وارداتی روسیه به غرب در مقایسه با زمان جنگ سرد در همه کالاها و خدمات (خواروبار، کامپیوتر و ارتباطات)، عدم کنترل بر بازارهای کشورهای اوراسیای پس از شوروی و سقوط سطح همکاری‌های مشترک اقتصادی با اکثر شرکای سنتی اتحاد جماهیر شوروی نیز افزایش یافته و در نهایت اقتصاد روسیه به صادرات کشورهای غربی نیز وابسته است. پتانسیل مشخص، نتایج واقعی و چشم‌انداز توسعه آینده همکاری دو کشور (روسیه - آمریکا) در زمینه‌های تحقیقات فضایی و بازار خدمات فضایی وجود دارند. در عین حال، استراتژی آمریکا، در خصوص ممانعت از روسیه در بازار فضایی بین‌المللی، استفاده از این کشور به عنوان نیروی فضایی مهم، بویژه در زمینه امکانات موشکی، صادرات تکنولوژی روسی به جهان سوم، می‌باشد. (واکنش آمریکا در صادرات محرکهای موشکی به هند را بخاطر بیاوریم).

با وجود اینکه قدرت سیاسی، اقتصادی، نظامی و اطلاعاتی - ارتباطی کنونی واشنگتن، در بسیاری جهات امکان تحمیل اراده این کشور را به جامعه جهانی، بلوکهای منطقه‌ای و دیگر کشورها فراهم می‌سازد، علی‌هذا، دوران امپراتوری مقطعی است و این مقطع هم کوتاه است. زمان قدرت یک‌قطبی بودن آمریکا وابسته به عواقب آینده و اگرایی روسیه، روندهای جاری اروپای شرقی و مرکزی. روندهای غیرقانونی در شورای اروپا و مناطق آسیا - اقیانوس آرام می‌باشد. امروزه ایالات متحده آمریکا می‌کوشد یک امپراتوری استراتژیک را نیز

رهبری نماید. با ایفای نقش امپراتوری استراتژی، که بررسی آن جدای از امپراتوری تجارت آزاد یا امپراتوری در چارچوب همکاری‌های بلوکهای نظامی - سیاسی و اقتصادی است، ایالات متحده آمریکا با این کار برای خود خطرات ژئوپلیتیک زیادی را به وجود می‌آورد. امروز تصور می‌شود که ایالات متحده آمریکا هنوز آمادگی پذیرش و درک مفهوم پراگماتیسم در جهان چندقطبی را ندارد، گرچه این جهان به منافع اقتصادی و امکانات هر کشوری پاسخ می‌دهد، ولی همزمان بار یک ابرقدرت جهانی را دارد. در این مقابله جدید جهان، روسیه به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی و نقش تاریخی خود، همچون سابق، به عنوان منطقه‌ای مهم به حساب می‌آید در آینده - عامل جهانی برای ایجاد سیستم جدید امنیت بین‌المللی، از جمله در چارچوب تحکیم چندجانبه ایالات متحده آمریکا و هم‌پیمانان نزدیک او خواهد بود. بدون همکاری روسیه، متعادل کردن و روح بخشیدن به توسعه جهانی به سیستم چندقطبی برخورد می‌کند و منافع ویژه‌ای را در سایر مناطق جهان تأمین می‌کند و آمریکا را به دلیل مخارج کمرشکن با مشکل روبه‌رو می‌سازد. بحران اخیر سیاست آمریکا در خاور نزدیک پس از جایگزینی حزب دولتی در اسرائیل گواه این ادعاست. نقش روسیه به عنوان یکی از واسطه‌ها در حل و فصل این بحران، در ایالات متحده آمریکا دست‌کم گرفته شد.

از لحاظ تئوریک، ایالات متحده آمریکا باید ذاتاً در این که، روسیه به عنوان یک عامل قوی پیش‌بینی شده که هیچ‌گونه تهدید مستقیمی برای این کشور محسوب نمی‌گردد و نیروی نظامی و قدرت اقتصادی است که قادر به تعدیل و توقف سایر نیروهای مرکزی در چارچوب حفظ و ثبات بین‌المللی است، علاقه‌مند باشد. در این صورت، در روابط روسیه - آمریکا هیچ مشکلی وجود نخواهد داشت.^۱

در این رابطه نقل قولی از کریستوفر (در زمان دبیر اولی‌اش در آمریکا)، اقتباس از مقاله ایالات متحده آمریکا این شخص، منتشر شده در مجله «فارن پالسی» شماره ۲. سال ۱۹۹۵ می‌آوریم، وی می‌نویسد: «ما نمی‌دانیم روسیه در قرن بیست و یک چگونه کشوری خواهد

۱. به عنوان نمونه آر. یگواو در مقاله خود تحت عنوان «نظر آمریکا در سیاست خارجی روسیه» در این مورد می‌نویسد. Proetcontra. 1997, Tom 2. No.1, C.38-52.

بود. ولی بخوبی می‌دانیم که سرنوشت روسیه تأثیر مستقیم بر امنیت ما و متحدان اروپایی خواهد داشت. ما می‌دانیم که می‌خواهیم روسیه چگونه کشوری باشد، کشوری هوشیار، با دموکراسی شکوفا، با همگرایی در زندگی اقتصادی و سیاسی جهان، کشوری که مرزهایش قابل اعتماد باشد و به مقررات حقوق بین‌الملل همسایگان خود احترام بگذارد. ما می‌خواهیم که آن کشور اختلافات خود را از طریق دموکراسی و دفاع از اتباع خود حل نماید». امروزه تحت این حرفها، اکثریت قریب به اتفاق اتباع روسیه آماده دوستی با ایالات متحده آمریکا هستند و با اطمینان می‌توان گفت که کشور روسیه در راه اجرای این اهداف همیشه برای همکاری با ایالات متحده آمریکا آماده است. با ارزیابی نتایج مذکور، می‌توان چنین نتیجه گرفت که در حال حاضر اصلاحات در ارزیابی‌های دوجانبه به روشن شدن اساس روابط سالم موجود روسیه و آمریکا در راستای توسعه پایدار مثبت آنها در قرن بیست و یک کمک می‌کند. چنین توسعه‌ای اگر از بلندپروازی‌های زیاد امتناع کند و در جهت کسب طرق مختلف پیروزی در تنظیم اوضاع کوشش نماید، می‌تواند تأمین‌کننده امنیت و شکوفایی اقتصادی دو ملت باشد و ضمناً بحران عدم اعتماد را که موجب اختلاف نظر در خصوص موضوعات زندگی بین‌المللی است کاهش دهد.

ولی به هر حال، اگر فعلاً اساس مثبت همکاری به دلایل مختلف بخوبی مورد بررسی قرار نمی‌گیرد، به معنی سرمایه‌گذاری مجدد در زمینه منفی شدن روابط دوجانبه و ذخیره‌سازی سرمایه‌های منفی برای مقابله و رویارویی همچون «جنگ سرد» نیست.